

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختر ی با ماسک شیشه ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanim.es.ir

@myAnimes

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

کتاب پنجم - معجزه خدایان آسمانی

✽ آرک نهایی - فصلهای ۱۹۹ تا ۲۴۴

✽ فصلهای اضافی از فصل ۲۴۵ تا ۲۵۲

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و

اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق
شید .

https://t.me/lotus_sefid



@優清之

@恒澤

فصل ۲۱۵

مسیری که نباید در آن سرگردان شد ولی فرمان ها برای همه یکسان است.

هرچند فنگشین چندان گیج و بهت زده باقی نماند و سریع یک پاسخ یافت میخواست جواب بدهد اما جیان لان او را به تمسخر گرفت.

« فراموشش کن، نمیخواه چیزی بگی، تو الان زندانی یه نفر دیگه ای، چه جراتش رو داشته باشی که پسر تو قبول کنی یا نه من هیچ کدوم از حرفاتو باور نمیکنم ... دیگه هیچی نگو!!! چون حتی اگه تو بخوای من نمیخوام!»

شبح جنین در دستان مادرش پیچ خورده و برای فنگشین زبان در می آورد و با صدای مسخره ای به او میخندید. جیان لان با زور ضربه ای به کفل های بچه اش زده و سرزنش کنان به او گفت: « این قیافه چیه به خودت میگیری؟ بهت گفته بودم فرار نکن ولی همش منو عصبانی میکنی!»

صورت کوچک و زشت شبح کمی چین خورد اما بالاخره ساکت شد. مادر و بچه سریع از کاخ نانیانگ بیرون رفتند درحالیکه فنگشین پشت سرش فریاد میزد: « جیان لان! جیان لان!!»

هیچ پاسخی نشنید. در پایان، او یکبار دیگر درون کاخ نانیانگ تنها باقی ماند.

فنگشین بهم ریخت و برگشت و سر جایی که بود نشست. مدتی خوب به آن ترب سفید خیره شد که پر از جای دندان های کج و کوله شبخ جنین بود، به آن خیره ماند با دست راستش سرش را بالا نگهداشت بعد روی زمین دراز کشید.

حتی انرژی فحش دادن هم از وجودش رفته بود. در بالای کاخ نانیانگ شیه لیان هم آه کشید.

بعد هواچنگ ناگهان گفت: «گا، هنوز اون شب توی کاخ یوجون رو یادته هست؟ که شبخ جنین اونجا هم ظاهر شده بود؟!»

شیه لیان میدانست او به عمد در حال تغییر موضوع است ولی ماجرای ظاهر شدن شبخ جنین در کوه یوجون هم سوال برانگیز بود پس شیه لیان هم همکاری کرد و زیاد به خودش سخت نگرفت.

«یادمه، اون موقع که سوار کجاوه عروسی بودم... یه شعر بچگونه بود که واسه پیدا کردن شبخ عروس بهم یه سری نشونه داد ... که اون شبخ عروس شوانجی بود، بقیه اون صدا رو نمیشنیدن فقط من اون صدا رو میشنیدم نمیدونم چرا!!»

هواچنگ گفت: «احتمالا از طرف جون وو بوده!»

شیه لیان گفت: «پس جواب معمای جون وو میشه هدفش!! و دلیل اینکه اون شبخ چرا وحشیه اما تحت فرمان جون ووعه.... می ترسم اینا سوالاتی باشن که مجبوریم از گوئوشی بپرسیم!»

هواچنگ گفت: «پس بریم بیرسیم! من خبرای خوبی واست دارم گاگا، پروانه های شبج جایی که گوئوشی نگهداری میشه رو پیدا کردن!»
شیه لیان که روحیه گرفته بود پرسید: «کجاست؟!»
کاخ لینگون بود!

درون و بیرون کاخ، آن همه خدایان غیر جنگ که با کوهی از طومارها همیشه به کاخ داخل و خارج میشدند ناپدید شده بودند. بجایشان نگهبانان جنگ آسمانی با صورت هایی بدون حالت گشت میزدند. آندو بی صدا روی گوشه یکی از سقف ها فرود آمدند.

شیه لیان گفت: «گوئوشی اینجا زندانی شده؟؟ لینگون مراقبش؟!»
هواچنگ گفت: «درسته!! باتوجه به اینکه ابریشم جاوید رو تنش کرده، لینگون الان هم یه خدای جنگه و هم یه خدای غیر جنگ!»
شیه لیان پس از اینکه مدتی آنها را تحت نظر گرفت نظر داد: «واقعا خیلی طعنه داره....»

گرچه ابریشم جاوید حریفی برای آنان نبود اما قدرت تهذیبگری بالایی داشت و میتوانست خیلی تیز تر از نگهبانانی باشد که در خیابان بزرگ پایتخت آسمانی گشت میزدند.

اگر شیه لیان و هواچنگ با بی پروایی خطر کرده و به درون کاخ لینگون میرفتند حتی اگر ابریشم جاوید نمیتوانست آنها را شکست بدهد ولی خیلی خوب میتوانست رد آنها را بگیرد، و کافی بود تا ابریشم جاوید این را کشف

کند بعد قطعا لینگون هم باخبر میشد.

شیه لیان گفت: «احتمالا لینگون و جون وو با نیروی معنوی همدیگه در ارتباط هستن ... اگه لینگون ما رو پیدا کنه پس جون وو خیلی راحت دستش میرسه بهمون ... مگر اینکه الان ابریشم جاوید تنش نباشه بعدش اون فقط یه خدای غیرنظامی محسوب میشه که نمیتونه رد مارو بگیره!! وقتی ابریشم جاوید تن کسی نباشه فقط یه ردای معمولیه، حتی نمیتونه به جون وو هم اخطار بده!! ما مجبوریم فکر راهی باشیم که اونارو از هم جدا کنیم!»

هرچند هواچنگ گفت: «نیازی نیست ما به چیز خاصی فکر کنیم چون اون دیر یا زود ردای ابریشمی رو از تنش در میاره!»
بدون توضیح اضافه ای شیه لیان متوجه شد.

بهرحال ابریشم جاوید اصلا چیز خوبی نبود. هاله شیطانی بسیار سنگین و عمیقی داشت، از آنجایی که لینگون رسماً تبعید نشده بود هنوز یک خدای آسمانی محسوب میشد، پس اینکه همیشه آن ردا را برتن میکرد میتوانست به سلامتیش آسیب بزند.

او هم نیاز داشت فرم مردانه ش را نگهدارد که این موضوع انرژی معنوی زیادی از او میگرفت و احتمالاً افراد زیادی نبودند که بتوانند با چنین خستگی طاقت بیاورند. چون هر روز این مساله ادامه داشت او نیز مجبور بود ردا را از تن در بیاورد تا استراحت کند.

آندو نقشه هایشان را در گوش هم پچ پچ میکردند بعد یک مرد سیاهپوش با

قدمهایی بلند و درحالیکه دستش را پشت کمرش قرار داده بود از کاخ لینگون خارج شد. او به سربازانی که آن بیرون بودند چند فرمان داد سپس قدم به درون تالار نهاد. کمی بعد به تنهایی از تالار کناری خارج شد و از نو به تالار اصلی برگشت.

آن مرد لینگون بود. وقتی وارد تالار شد ظاهری مردانه داشت اما وقتی بیرون آمد ظاهر زنانه همیشگیش را داشت. ردای سیاه بیرونی که همیشه روی لباسش بود ناپدید شده و قدمهایش مانند وقتی ظاهر مردانه داشت پُر انرژی و سبک نبودند در آن حالت بنظر در هنر رزمی مهارت بالایی داشت. او ردا را از تن درآورده و حالا ابریشم جاوید در تالار کناری قرار داشت. آندو با هم نگاهی رد و بدل کردند و هواچنگ گفت: «حالا از هم جدا شدن، گاگا، تو خیلی خوش شانسی آوردی!»

شیه لیان نفس بلندی کشید و نگاهی به او انداخت: «این شانس سان لانگه که خیلی خوبه!»

هواچنگ نیشخند زنان گفت: «تالار اصلی؟ تالار کناری؟!»

پس از مکثی شیه لیان تصمیم گرفت: «بیا بریم تالار کناری! کسی چه میدونه وضعیت تالار اصلی کاخ لینگون در چه حاله؟! اگه گوئوشی درست کنار لینگون زندانی شده پس نمیتونیم همینطوری بهش نزدیک بشیم ولی اگه ابریشم جاوید تو دستمون باشه شاید بتونیم حرف بزنیم!!!!»

پس آندو کمی منتظر ماندند، هنگام تغییر کردن سربازان، آنها از این فرصت

استفاده کردند و از روی سقف پریدند و به درون تالار خزیدند.

همین که وارد تالار شدند شیه لیان عرق سردی که به تنش نشسته بود را پاک کرد.

اهمیت نداشت موضوع چه بود ولی مخفیانه خزیدن درون اتاق های خصوصی یک بانوی آسمانی چیزی نبود که بشود به آن افتخار کرد. هرچند وقتی نگاهی به اتاق انداخت تمام اضطرابش از بین رفت.

اتاق قدیمی شیه لیان از این مجلل تر بود. فنگشین خیلی بی نظم بود اما موچینگ واقعا دقیق و با سلیقه بود. در هر صورت این اتاق اصلا شباهتی به تالار خصوصی یک بانو نداشت. پس شیه لیان دیگر مضطرب نبود.

درون تالار اثاثیه چندانی نبود پس سخت میشد چیزی را پنهان کرد. طولی نکشید که شیه لیان درون یک صندوق را بررسی کند هرچند وقتی صندوق را باز نمود چهره اش تیره شد. البته این بخاطر انرژی تاریکی که وقتی صندوق را گشود به صورتش منعکس شد نبود بلکه صندوق پر از ردهای سیاه مشابه بود.

دوباره.....

این هم مانند همان دفعه پیش بود. مثل همان زمانی که آنها باید سعی میکردند تا ابریشم جاوید واقعی را در میان صدها نوع ردای متفاوت پیدا کنند. جستجوی چنین چیزی واقعا یک کابوس و دردسری بزرگ بود. اینبار چند دست لباس بیشتر نبودند ولی رنگ همه ردها سیاه بود و تفاوت چندانی باهم

نداشتند. سخت میشد گفت این شرایط چقدر میتوانست دلسرد کننده باشد.

ابریشم جاوید واقعا اینجا بود؟

شیه لیان حس میکرد سرش زق زق میکند و با بیچارگی گفت: «سان لانگ... جون وو الان دیگه داره چیکار میکنه؟؟ ما وقت کافی داریم؟!»

هواچنگ حرکات همه را با دقت تحت نظر داشت وقتی سوال شیه لیان را شنید با سستی گفت: «گاگا، آروم باش، یه مقدار فرصت داریم! جون وو هنوز متوجه رفتن تو نشده ...اون الان توی تالار رزم اعظمه و داره از موچینگ بازجویی میکنه!!! به نظر میاد یه مدتی هست که دارن حرف میزنن!»

با شنیدن این حرف شیه لیان یکه خورد: «موچینگ؟ اون داره موچینگ رو بازجویی میکنه؟ چرا؟؟؟»

« پروانه های شبخ نمیتونن وارد تالار رزم اعظم بشن! واضح نمیتونم بشنوم ولی میدونی» هواچنگ این را گفت و به شیه لیان خیره شد: «احتمالا نمیتونه چیز خوبی باشه!!»

شیه لیان بیاد داشت که جون وو چطور بین رو را تهدید کرد و دچار اضطرابی مبهم شد ولی با اینکه الان نگرانش هیچ فایده ای نداشت با عزمی راسخ گفت: «خیلی خب پس بزار من همه رداها رو امتحان کنم سان لانگ تو بهم دستور بده!»

اگر ابریشم جاوید نمیخواست خودش را نشان بدهد یا اگر نمیخواست جان کسی که آن را به تن کرده بگیرد میشد خیلی معمولی آن را پوشید هرچند

اگر کسی، فرد دیگری را وادار میکرد آن را بپوشد و به آن فرمان میداد شخص از تمام دستورات اطاعت میکرد.

با این شیوه آنها میتوانند ردای واقعی را تشخیص دهند تنها عیب این روش ریسک بالای آن بود.

هواچنگ گفت: «بزار من اینکارو بکنم!»

شیه لیان سرش را تکان داد: «سان لانگ تو قبلا ابریشم جاوید رو پوشیدی ولی بنا به دلایلی اون روی تو جواب نمیده شاید رو شاهای اشباح کار نمیکنه؟؟ فقط من میتونم اینکارو بکنم!»

او ردای بالایش را درآورد و آن ردای سفید را کنار پای خود روی زمین انداخت.. هواچنگ ابروهایش را بالا برد و یک ردای سیاه به دستش داد: «پس من پیشنهادت رو می پذیرم!»

شیه لیان سریع ردا را عوض کرد ... خدا را شکر، خدا را شکر، ردای سیاه لینگون در ناحیه سینه برجسته به نظر نمیرسید و حالت شهوتناک خاصی در آن نبود این ردا خیلی سنتی و مناسب به نظر می آمد. پس پوشیدن آن چندان سختی نداشت.

شیه لیان بالا را نگاه کرد: «خب میتونی بهم دستور بدی!»

«.....»

هواچنگ با دست راست آرنج چپ خود را چسبید و دست چپش را زیر چانه قرار داد، به شیه لیان خیره شد، بنظر میرسید خیلی جدی به موضوعی فکر

میکند بعد گفت: «خب گاگا، دستور من--» کمی بعد فرمانی کاملاً قابل پیشبینی را بر زبان آورد. هواچنگ شادمانه گفت: «--بیا یه کم قدرت معنوی قرض بگیر!»

«.....»

البته که شیه لیان میدانست منظورش از قرض گرفتن انرژی معنوی چیست و دود از کله اش برخاست. سریع ردا را درآورد و گفت: «این...این ردای اصلی نیست!»

هواچنگ هم با ناراحتی گفت: «آه چقدر حیف!!! این اصلی نیست!»

شیه لیان حالت چهره خود را درست کرد و گفت: «سان لانگ، تو...این درست نیست!! باید جدی باشی! از این دستورا نده!»

هواچنگ متواضعانه جواب داد: «مگه من به اندازه کافی جدی نیستم؟؟ خب چجور دستوری منظورت؟ گاگا میتونی یه کمی واضح تر بگی؟»

«.....» شیه لیان دوباره گلوش را صاف کرد و با جدیت جواب داد: «بهر حال نمیتونی ازم بخوای پیام انرژی معنوی قرض بگیرم...بقیه چیزا موردی نداره مثلاً دایره وار بچرخ، دوبار پیر و از این چیزا دیگه ... هر چی که میخوای!» هواچنگ یک ابرویش را کج کرد: «بقیه چیزا مشکلی نداره درسته؟ خیلی خب فهمیدم!»

بعد یک دست ردای دیگر به شیه لیان داد و او نیز لباس را چرخاند و آن را پوشید و به هواچنگ نگاه کرد. هواچنگ خوب نگاهش کرد سپس گفت: «گاگا

«... کمی بعد با لبخند بزرگی گفت: «از من انرژی معنوی قرض نگیر!!»

«.....»

او خیلی بی دقت بود، هواچنگ چطور میتواندست اینکار را بکند؟!

شیه لیان با عجله ردا را در آورده و گفت: «باشه! این یکی هم نیست.....»

ولی هواچنگ جلوییش را گرفت: «وایسا گاگا، کی گفت نمیتونه این یکی

باشه؟؟ هنوز ثابتش نکردی که!»

دستور هواچنگ این بود: «ازم انرژی معنوی قرض نگیر!» اگر شیه لیان

میخواست ثابت کند ردایی که پوشیده ابریشم جاوید نیست پس نباید از فرمان

هواچنگ اطاعت میکرد— که یعنی باید خلافتش را انجام میداد و «از

هواچنگ انرژی معنوی قرض میگرفت!»

دور یک دایره چرخیدند و دوباره به همان نقطه شروع رسیدند!!

شیه لیان چنان شوکه شد که مدتی به چهره جدی هواچنگ خیره ماند: «...تو

...خیلی ناقلایی!! اینکارم همیشه بکنی!»

هواچنگ دستانش را در بغل گرفت: «چرا نمیشه؟ گاگا مگه خودت نگفتی؟؟

غیر از قرض گرفتن انرژی معنوی از من بقیه موارد مشکلی نداره ... حالا که

تو نمیتونی اون فرمان رو انجام بدی خب منم یه چیزی کاملاً خلافتش رو

گفتم ... چطور میتونی بگی من ناقلام یا چیزی؟ مگه من همون حرفای تو

رو انجام ندادم!؟»

« »

شیه لیان اصلاً نمیدانست در جواب او چه باید بگوید. انگشتش را به سمت او بالا آورد و گفت: «... تو ... تو... آه... من عمراً بتونم در برابر تو برنده شم ... اینقدر شیطونی نکن!»

بعد بدون فوت وقت جلو رفت و با عجله او را بوسید. هرچند میدانست کسی آن اطراف نیست ولی پس از انجام دادن این کار باز اطراف را نگاه کرد. انگار میخواست مطمئن شود هیچ کسی نگاه نمیکند.

چهره هواچنگ هیچ تغییری نکرد و با آرامش گفت: «خیلی خوب، تایید شد! این یکی هم ردای اصلی نیست!»

شیه لیان ردای سیاه را درآورد: «..... دیگه اون دستور رو نمیدی باشه؟!»
هواچنگ سومین ردا را به او داد و لبخندزنان گفت: «باشه باشه، هرطور شما بخوای!»

شیه لیان درحالیکه با حالتی غم انگیز ردا را از او میگرفت در دل اندیشید: «انگار کنار او مدتی با سان لانگ دایره همینطور سخت تر و سخت تر میشه ... شاید من خیالاتی شدم؟!»

او هنوز نگران بود هواچنگ از این فرمان های مسخره بدهد ولی پس از دوبار شوخی کردن هواچنگ دست از اذیت کردن او برداشت. الان که او شدیداً جدی شده بود شیه لیان احساس عجیبی داشت. هرچند پس از امتحان کردن چند دست از ردهای درون صندوق، شیه لیان از هیچ فرمانی اطاعت نکرد.

یعنی ممکن بود ابریشم جاوید واقعی اینجا نباشد؟

این غیرممکن بود. لینگون آن را از تنش درآورده بود و تمام صندوق با هاله شیطانی پر شده بود پس آن باید همینجا میبود.

هواچنگ کمی به سمت میله در کج شد و گفت: «گاگا، فکر کنم این ابریشم جاوید نه فقط روی من جوابگو نیست واسه تو هم کار نمیکنه!»

مشکل چه بود؟!

ادامه در فصلهای بعدی

